

لزوم تبعیت از سیره علمی و عملی مرحوم حضرت علامه طهرانی رضوان

الله تعالی علیه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آن طور که در یادم هست دعای کمیل و مناجات شعبانیه و جوشن می خواندند حالا همه اش را نه، یک مقداری را می خواندند و بعد هم آن کنار یک آبدارخانه بود و نان، پنیر، شیر و چای هم [آماده] بود و هر کسی گرسنه اش می شد و زیاد انرژی [از دست می داد] می رفت تجدید قوا می کرد و می آمد. اتاق هم کنار بود و هر کسی خوابش می گرفت یک نیم ساعتی می رفت و یک چرتی می زد و دوباره می آمد.

تلمیذ: کلاً احیاء که می گویند، یکی دو ساعت خوابیدن با آن منافات دارد؟

استاد: نه خیر، خیلی کم ...

تلمیذ: در بعضی جاها دیدم که می گویند: [کسی که] احیاء می گیرد اول شب می خوابد و بعد زود بلند می شود، می خواستم ببینم این منافات ندارد؟

استاد: نه خیر [منافات ندارد]. یکی شب نیمه

است و یکی شب بیست و هفتم رجب است و یکی

شب بیست و هفتم ماه رمضان است غیر از آن سه

شب [قدر] اینها را هم احیاء می گرفتند.

تلمیذ: لیلۃ الرغائب را نمی گرفتند؟

استاد: نه. اتفاقاً امشب زیارت امام حسین



علیه السلام هم دارد.

تلمیذ: شب بیست و هفتم چه خصوصیتی دارد؟ آن شب را شب قدر می دانیم؟

استاد: بله.

تلمیذ: در احادیث ما هست که احتمالاً شب قدر باشد.

توصیه مرحوم علامه طهرانی راجع به احیاء دهه آخر ماه رمضان

استاد: بله، به طور کلی اصلاً دهه آخر ماه رمضان

خصوصیات و نزولاتش با دو دهه قبل فرق می کند.

من یادم هست که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه

- کل دهه را شب خیلی کم می خوابیدند و یکی دو

ساعت بیشتر نمی خوابیدند و خودشان به

شاگردانشان هم توصیه می کردند که دهه سوم را

خیلی مهم بدانند و گویا این دو دهه مقدمه برای دهه

سوم است. نسبت به شب بیست و سوم که ایشان

به طور قطع می گفتند: شب قدر است و شب بیست

و هفتم هم شاید از باب متمم جعل که خلاصه اگر

شب بیست و سوم کم و کسری بود، بیست و هفتم

تدارک می شود. دهه آخر شب های فردش غسل

دارد.

تلمیذ: وقتش قبل از اذان مغرب است؟

استاد: بعد از اذان مغرب. امشب هم دارد و خیلی

مهم هم هست.

تلمیذ: چه دلیلی داشت که کسی آقای قاضی را در این دهه سوم پیدا نمی کرد؟ مثلاً کجا می رفتند و چه کار می کردند و چه وضعی داشتند؟

استاد: نمی دانم!

پیغمبر هم همین طور بودند و هیچ شبی از دهه سوم را نمی خوابیدند. چه خوب است که انسان در یک لباس سفیدی باشد و اعمال و کارهایش را [انجام بدهد]، فقط آن را برای نماز بگذارد یعنی در موقع نماز همه لباسهایش را دریاورد و آن را بپوشد.

تلمیذ: در کل سال یا در همین ایام؟

استاد: نه در کل سال و به خصوص ماه رمضان! ایشان گفتند که بعد از تحصیلاتشان قصد عمامه نداشتیم، می فرمودند: به اتفاق مرحوم آقا میرزا محمد طهرانی به مشهد رفتیم. آقا میرزا محمد طهرانی دایی پدر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود، دایی جد ما بود. همان کسی که مستدرک البحار را نوشت و در سامرا هم بود. [ایشان گفتند]: به اتفاق ایشان به مشهد رفتیم و در مشهد یک دفعه نیت عمامه گذاری بر ما پیدا شد. به اتفاق آقا میرزا محمد طهرانی به حرم امام رضا علیه السلام رفتیم و او عمامه بر سر ما گذاشت و بعد ما به طهران آمدیم،

تا چشم پدرمان به ما افتاد گفت: چطور غیرمترقبه
[عمامه گذاشتید] می‌خواستیم کاری بکنیم و برای
عمامه‌گذاری یک جشن و مجلسی [بگیریم]!
مرحوم آقا فرمودند: آنجا دیگر به دل ما آمد که عمامه
بگذاریم! خیلی ایشان روی عمامه‌گذاری تأکید
داشتند، این عمل ناشی از ...

مطابقت طرز فکر مرحوم علامه طهرانی با طرز فکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
طرز فکر افراد درخصوص تلبس به لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
همین امشب داشتم به مطالب ایشان فکر می‌کردم
و کارهایی که انجام می‌دادند و یک مقایسه‌ای با
کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
می‌کردم و می‌دیدم که اصلاً طرز فکر ایشان همان
نحوه و طرز فکر بوده است! افراد دیگر نحوه
تفکرشان نسبت به لباس رسول خدا و تعمیم یک
نحوه تفکر تخصصی است؛ یعنی از باب اینکه
بالآخره عالم دینی به عنوان علامت و نشانه باید لباس
رسول خدا را بپوشد و بعضی‌ها هم معتقدند بر اینکه
بدون لباس بهتر می‌شود تبلیغ کرد. افرادی بودند که
حتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان
حیاتشان به آنها تأکید هم کرده بودند و من می‌دیدم

آنها استنکاف می کنند. می گفتم: خب چرا استنکاف می کنید؟! می گفتند: ما این نحوه بهتر می توانیم تبلیغ کنیم و در مجامع علمی اظهار وجود کنیم. من گفتم: این اظهار وجود و اظهار علم و اقدام بر تبلیغ دین برای کیست؟ برای خداست یا برای خود است؟! اگر برای خداست خب خدا می گوید: من می خواهم شما به این نحوه تبلیغ کنید و من نمی خواهم به آن نحوه دیگر [تبلیغ کنید] و الآن زبان او از دریچه این ولی با تو صحبت می کند! یا این را هم قبول ندارید؟ اگر در این هم شک داری پس دیگر هیچ، اصلاً مسئله در یک مسیر دیگر قرار می گیرد. ولی اگر نه، قبول دارید که این ولی است و کلامش هم حق است و نسبت به شما صلاح را می خواهد و این مطالب را هم که شما قبول دارید یعنی با فرض این مسئله بنابراین دیگر معنای تعلل چیست؟! برای چه تعلل [می کنید]؟! دیگر جوابی نبود. یک وقتی می گوییم: نه، برای خود این کار را انجام می دهیم و برای آن مدرکات خودمان و براساس اهویه و مشتیهات خود برنامه زندگی و تبلیغی و کاری خودمان را انجام

می‌دهیم، آن مطلبی دیگر است.

نسبت به این مسئله هم تفکر افراد یک تفکر تخصصی است یعنی از باب اینکه کسی که در این علوم دینی حرکت می‌کند و راه می‌رود، خوب مقتضای این علوم دینی این است که عمامه بگذارد و مناسبت با علوم دینی تعمیم است اما اینکه این تعمیم و عمامه به عنوان یک اصل و لباسی که به واسطه آن لباس تأسی به رسول الله و ائمه علیهم‌السلام در وجود انسان محقق می‌شود، با این نظر به این عمامه‌گذاری نگاه نمی‌شود.

تأکید بر داشتن عمامه در هنگام نماز

پیامبر اکرم در یک عبارتی که مضمونش این است فرمودند: «**الْعَمَائِمُ تِيجَانُ الْعَرَبِ فَإِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعَ اللَّهُ عِزَّهُمْ**».^۱ به این عبارت است حالا پیدا کنید ولی در کجا هست نمی‌دانم و ظاهراً احمد امین هم در **ظهر الإسلام** این را آورده است. این همه تأکیدی راجع به نماز شده است که نماز باید با عمامه

^۱. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۱۱۹. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۵:

«عمامه‌ها، تاج‌های عرب می‌باشند، و بنابراین هر وقت آنها را کنار بگذارند، عزّت خود را کنار زده‌اند»

باشد.

عدم استحباب گذاشتن عمامه سیاه

اتفاقاً عمامه‌ای که در زمان رسول خدا مصطلح بود، عمامه سودا نبود بلکه عمامه صفراء یا خضرء یا بیضاء بود یعنی همین عمامه‌ها بود و بعد در زمان بنی عباس این عمامه به عنوان شعار بنی عباس بود که لباس سیاه می پوشیدند، از زمان مأمون به بعد [این طور بود] خود مأمون یک لباس سیاه می پوشید یعنی قبای او قبای سیاه بود و عمامه سیاه هم بر سر می گذاشت و به خاطر امتیازش با سایر عمائم، عمامه را سیاه کردند و مصطلح شد و فقط عمامه سیاه کراهت ندارد ولی مستحب نیست! یعنی عمامه سیاه هیچ استحبابی ندارد و چه خوب است که اصلاً عمامه، عمامه سفید باشد یا در نماز که حتماً عمامه را سفید یا زرد یا سبز [می گذارند] البته سبز برای سادات است چون شعار است و خب این مسئله نباید خلط بشود و من ندیدم که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هیچ وقت در نماز عمامه سیاه سرشان بوده باشد مگر در مسجد! ولی در منزل عمامه شان عمامه سبز بود و یا اینکه عمامه سفید هم داشتند که

البته از مرحوم آقای انصاری به ایشان رسیده بود یا زرد بود که آن را گاهی می گذاشتند اما عمامه شان همیشه به طور معمول همان عمامه سبز بود و به دوستان و شاگردانشان هم توصیه می کردند که ولو شده در موقع نماز یک دستمال هم ببندند که نماز با عمامه باشد و آنها هم همین کار را انجام می دادند.

آنچه که در حیات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - خیلی برایم محسوس و ملموس بود این بود که ایشان کأنّ مطالبی را که می فرمودند، همان نحوه نزول قضایا و مسائل بود که بر پیغمبر اکرم و معصومین علیهم السّلام آن نحوه نازل می شد و بعد از افعال و اقوال و کردار آنها نسبت به قضیه ابلاغ می شد؛ یعنی یک روح وحی و یک تنازل مقام اراده و مشیت حق در نفس معصوم هست و من همان نحوه را در نفس ایشان می دیدم که جریان و سریان داشت و این شاخصه بین کیفیت دو طرز تفکر بود که یکی آن تفکر را یک نوع تفکر تخصصی و فنی و چه بسا در بعضی از موارد هم نشد، نشد و در بعضی موارد هم انجام نشد مسئله مهمی نیست و مهم این است که فقط انسان به عنوان نشانه

باشد [می دانستند]!

من خودم شنیدم که شخصی می گفت: یکی از آقایان معروف داشت پسرش را نصیحت می کرد و می گفت: پسر جان در سلک روحانیت بیا چون هیچ نانی راحت تر از نان روحانیت گیر انسان نمی آید! البته برای خودش همین طور بوده است! به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - کسی که در یک خط عروه شش تا غلط اعرابی داشت و خدا می داند که با استمساک به وکالت و ارتباط با بیوت و اینها چه مسائلی داشت! او راست می گفت و نسبت به خودش محق بود به خاطر اینکه واقعاً شاید هیچ نانی برای او راحت تر از این نبود!!

این یک طرز تفکر بود. یعنی شما ببینید واقعاً جامعه ای که خود را به عنوان رواد و قائدين آن مشی و مرام رسول الله و ائمه علیهم السّلام با مردم روبرو می شود و تقابل پیدا می کند چه طرز تفکری دارد! و این طرز تفکر اختصاص به او ندارد، بقیه هم همین طور هستند! من مجلس ایشان رفته بودم، مجلسی بود که اکثر آقایان طهران در آن مجلس

شرکت می کردند و روزها می آمدند و می رفتند و
خب تا یک کسی هم فکر نباشد که خانه کسی برود
و قلیان بکشد! قلیان هم که [آماده] بود دست به
دست همین طور می گشت و چهار پنج تا قلیان چاق
می کردند در آنجا همین طوری - به قول آقایان ارگيله
و به قول ما قلیان - می گشت و می نشستند و از
این طرف و از آن طرف [می گفتند]! [می گفتند]: در
نجف چه شده و در آنجا چه شده و در فلان جا چه
شده است! مجالس فقط به تهمت، غیبت، مسائل
خیلی روزمره و بحث راجع به روزنامه ها بود و اصلاً
مسائل به این نحوه می گذشت و مطالب به این
کیفیت بود! من یادم هست که یکی از همین آقایانی
که در همان مجلس شرکت می کرد به من می گفت
که فلانی این دارد برای ما شیر و ماست می آورد و
خلاصه از آن گاوداری خودش ما را بهره مند می کند!
[یکی دیگر می گفت]: آخر مرتیکه من دویست تا
مثل این گاودار دارم تو حالا خیال کردی یکی داری
[چه شده است]؟! دویست تا مثل این مرید [گاودار]
دارم حالا تو یکی را داری! جداً می گویم، مسائل
دارد به این حرف ها می گذرد یعنی اصلاً در طرز

تفکر [آنها این مطالب بود].

متأسفانه الآن هم مسئله همین است، شما به بیوت و محافل علمی بروید و ببینید از چه چیزی حرف می‌زنند واقعاً خجالت‌آور است! [می‌گویند] که این رئیس شده و آن نشده است! حالا در زمان سابق این مسائل نبود؛ ریاست و وکالت و از این حرف‌ها نبود. الآن [مسئله] همین است و الآن هم مسئله روی همین منوال است که چه کسی رئیس شده، چه کسی مرئوس شده، چه کسی بالا رفته، چه کسی منصب پیدا کرده و چه کسی چه کار نکرده است! همه همین است.

کثرت، بلای خانمان‌سوز!

تمام افکار مردم براساس کثرت است و کثرت بلای خانمان‌سوزی است که در هر کسی و نفسی بیفتد و در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد؛ اهل علم یا غیر اهل علم باشد، یک سدی بین او و رشد و ترقی او به وجود می‌آورد! این مسئله، مسئله کثرات است.

آفت اهل علم!

و آفت اهل علم همین جنبهٔ مرید، مریدبازی، ارادت و این حرف‌ها است و این خیلی مسئلهٔ مهمی

است که چطور ما باید خودمان را ...، البته باید به خدا پناه ببریم و تصور نکنیم [که خودمان می‌توانیم کاری انجام بدهیم]! به‌اندازه‌ای این مسئله ظریف است که انسان در ابتداء قضیه یک حالتی نسبت به مسائل و اینها دارد که می‌گوید: نه، ما اهل این حرف‌ها نیستیم! نه ما کجا و این حرف‌ها کجا؟! خودمان را نگه می‌داریم و حفظ می‌کنیم و چه می‌کنیم! ولی کم‌کم بر اثر گذشت و مرور زمان و سلام و علیکم کردن‌ها و بر اثر مسائل دیگر کم‌کم انسان احساس می‌کند که با آن شخص دو سال قبل فرق می‌کند، با آن کسی که در یک سال قبل بود تفاوت دارد! خطر اینجا است که در یک وضعیتی قرار می‌گیرد و دیگر حق را به‌خاطر رفیق و مرید زیر پا می‌گذارد؛ یعنی آن تیزی و حدتی که از اول با آن حدت با حق برخورد می‌کرد، الآن دیگر خیلی سخت است و خیلی دیگر به او زور می‌آید! اول خیلی راحت بود و صریح می‌گفت: این باطل است و این حق است و معطل نمی‌شد هرچه می‌خواست بشود، بشود! هرچه می‌خواست انجام بشود، انجام بشود! محکم می‌گفت: ایشان بر باطل است، هر

کسی می‌خواست باشد؛ چه رفیقش باشد و چه رفیقش نباشد! باطل، باطل است. براین اساس او را مذمت و متهم می‌کردند و می‌گفتند که تند است و کند است! نمی‌دانم آنجا آن‌طور است و اینجا این‌طور است؛ انسان نباید این‌طور باشد! یک مدتی که می‌گذرد خب افراد هم متفاوت هستند و مسائل فرق می‌کند، بعضی‌ها هستند که بیشتر می‌خواهند اظهار وجود کنند و بعضی‌ها هستند که به قول معروف بیشتر ... آیا ندیده‌اید این افراد اهل علم و مسجدی برای آنهایی که در مسجد پول بیشتری می‌آورند کم‌کم بیشتر حساب باز می‌کنند؟! او هم کم‌کم جلو می‌آید و برای آقا خرج می‌کند؛ اینجا خرج می‌کند، آنجا خرج می‌کند، آنجا و این طرف و آن طرف از آقا تبلیغ می‌کند و یک دفعه در یک جریان بین [این شخص و دیگری] قرار می‌گیرد که حق با [دیگری] است اما نمی‌تواند این شخص را از دست بدهد و گیر می‌کند و یک‌طوری می‌خواهد رد بشود! [می‌گوید]: حالا بیایید باهم صلح کنید. [می‌گویند]: نمی‌خواهیم باهم صلح کنیم، حق را بگو! چه کار

داری؟! بحث ما است و نمی‌خواهیم مصالح کنیم، شما باید حق را بگویید. [می‌گوید]: نه، حالا این طور است من این را می‌بینم و آن را می‌بینم! من این را می‌بینم و من او را می‌بینم و حالا شما شب بیا و شما فردا بیا! چرا؟ اگر هر دو متساوی بودند و هیچ نفعی به شما نداشتند، شما یکی را شب می‌خواستی و یکی را فردا؟! چرا این طور است؟! چون دل در تعلق گرفتار است! الآن دل تعلق به این دارد و می‌خواهد یک‌طوری مسئله حل شود که بر دامن کبريایی ایشان گردی ننشیند! خیلی بخواهد دیانت به خرج بدهد یک‌طوری بین اینها مصالح برقرار می‌کند و اگر آدم بی‌دین و لامذهبی باشد فوراً حق را به آن می‌دهد، آن که دیگر بحثی راجع به آن نیست! اگر دین‌دار باشد می‌گوید: آقا شما شب بیا، با او حرف می‌زند که حالا به نظر من شما این کار را انجام بدهید و آن کار را انجام بدهید! بالأخره هم یک‌طوری خلاف دین عمل نمی‌کند. ولی چرا باید این طور باشد؟! چرا نفس انسان باید گرفتار باشد؟!

یک نفر برای من صریحاً از یکی از افراد نقل می‌کرد که اگر اسمش را ببرم همه می‌شناسید. شنیده

بود که گفت: چرا شما اموال ربوی را می گیرید و صرف در غذاهایتان می کنید و از وجوهات و اینها [استفاده] می کنید؟! گفته بود که آقا زن و بچه نان می خواهند! بله، خب زن و بچه نان می خواهند ولی آن نان تحصیل می شود، پس بگو بیشتر از نان می خواهیم! و آدمی است که در کذا و کذا! خلاصه این یک مسئله است.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در ارتباط با شاگردانشان این مطلب را مدّ نظر قرار می دادند و آن نحوه تفکر ایشان با نحوه تفکر سایر آقایان فرق داشت! خدا رحمت کند عموی ما مرحوم آقا سید مهدی لاله زاری می رفت:

آقا سید محمدحسین بهدرد یک عده افراد بی‌جل و پلاس می خورد و نمی تواند با بازاری ها کنار بیاید! آدم باید بتواند مشکل مردم را حل کند، آقا سید محمدحسین بهدرد اینها نمی خورد!

و ما می بینیم بودند بعضی از افراد که همه به رحمت خدا رفتند و من شنیده ام که شاید هشتاد درصدشان دیگر فوت کرده اند. یک شب به مسجد قائم رفتیم و اصلاً از آن افرادی که سابق می آمدند ندیدیم، کناری نماز خودمان را خواندیم. یکی دوتا بودند و اینها هم از افراد معتنابه و موجه نبودند! بعضی از اینها افراد خیلی ثروتمندی بودند؛ یکی از

این افراد شخصی بود که گاوداری داشت و خیلی هم
ده و فلان داشت. ایشان از اول که پیش مرحوم آقا -
رضوان الله تعالی علیه - آمد، مرحوم آقا طور دیگری
با او صحبت می کرد که آقا مدام اطرافت را خلوت و
کم کن.

قضیه بخشیدن یک ده به مرحوم علامه طهرانی!

یک مرتبه یادم هست که در زمان سابق و زمان
شاه به مشهد مشرف شده بودیم و ایشان هم بود. در
مجلسی یک ده را که در امین آباد ورامین بود به آقا
بخشید! الان اگر بخواهیم قیمتی برای آن بگذاریم
شاید قیمتش حدود پنج میلیارد بشود یا بیشتر!
مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به او فرمودند:
آخر من ده می خواهم چه کار کنم که ده به من
می بخشید؟! قبول داریم شما این را از طرف من
بفروش و این مردمی که در دولت آباد و جنوب
طهران خانه هایی ساخته اند و در گرو بانک است، برو
تا آن اندازه ای که می توانی آن منازل را از گرو بانک
دریاور! البته این شخص هم آمد اقدام بکند ولی
متأسفانه شنیدم که فرزندانش باهم مجتمع کردند و
او را تهدید به قتل کردند! خلاصه او هم از آن

صرف نظر کرد و به رحمت خدا هم رفته است.

ببینید چه طرز تفکری بر این شخص حکومت می‌کند؟! افراد و روحانیون دیگر را نگاه کنید، می‌گویند: آقا بروید بسازید و اقتصاد مملکت را بالا ببرید! اقتصاد مسلمین باید در دنیا سرآمد باشد! مسلمین باید از نظر اقتصاد همه را بگیرند! چرا؟! چون خمسش را به تو بدهد! برای این [مسئله این کار را] می‌کنی و کار تو برای این است! اما اگر این برود خمسش را به فلان آخوند مسجد بدهد باز همین حرف را می‌زنی؟! باز این کار را انجام می‌دهی؟!!

متأسفانه این طرز فکری بوده است که این طرز فکر با اصل آن مبانی در تعارض بوده است اما وقتی ما در احوال ایشان نگاه می‌کنیم می‌بینیم اولین مسئله‌ای را که ایشان به‌طور قاطع در مسجد بین رفقا و غیر رفقا مطرح می‌کرد مسئله حرمت معاملات ربوی و معاملات بانکی بود! و با این بیان چقدر ایشان از دوستان مسجدی خود را از دست داد؛ همین افرادی که صحبتشان را کردیم، از پیش آقا رفتند

چون نمی توانستند خودشان را وفق بدهند!

من یادم هست که ایشان به یکی از این افراد حتی

دستور سلوکی و ذکر داد منتها آن شخص انجام نداد!

ایشان گفتند: تا شما دور خودت را خلوت نکنی

نمی توانی به این دستور عمل کنی! بعد از یک مدت

شخصی آمد و گفت که او از بانک پول گرفته و

می خواهد پانصد رأس گاو از استرالیا وارد کند!

خیلی عجیب است یعنی هر کدام گاوهایی است که

خیلی قیمتی بود و یک مبلغی بود که آن شخصی که

شریک ایشان بود متوحشانه خدمت آقا آمده بود و

گفته بود که آقا او همه چیزش می رود، می دانید چه

مبلغی از بانک می گیرد؟! یکی از دوستانمان نقل

می کرد که رفقا هم می شناسند، خلبان بود. او

می گفت: یک مرتبه از استرالیا با یک پرواز مستقیم

آمدم و محموله گاو داشتم، این هواپیمای بزرگ و

بزرگ ترین هواپیما فقط توانست هجده تا گاو را بار

بزند! ببینید چه بود! هر گاوی وزنش شش تن بود

یعنی مجموعاً سی و شش تن بود! آن وقت او

می خواست پانصد تا از این قسم بیاورد! غیر از آنهایی

که داشت! وقتی این خبر به گوش آقا رسید، مرحوم

آقا - رضوان الله تعالى عليه - به آن شخص گفتند:
برو به ایشان بگو که از این به بعد شما را به خیر و ما
را به سلامت! وقتی رفته بود و گفته بود که آقای
طهرانی گفتند که دیگر شما را به خیر و ما را به
سلامت یعنی دیگر مسئله بین ما تمام است. شخص
هم بنده خدا در منزلش [بود] و تب داشت.
می گویند: اصلاً یک فریادی کشیده بود، و البته از این
معامله منصرف شده بود.

همه اینها رفتند و جذب افراد دیگر شدند یعنی
می دانید قضیه چیست؟! قضیه این است که اینها نه
افرادی هستند که می توانند به کل دین را کنار
بگذارند و نه افرادی هستند که می توانند این آش داغ
را بردارند و بخورند و قورت بدهند! آنچه را که آقا
تهیه کرده است آش لب سوز و لب دوزی است که
این آش خوش طعم همراه با فلفل و داغی باید تحمل
بشود، مسئله این است! خب شما نگاه می کنید
می بینید که از یک طرف نمی تواند دست بردارد و از
یک طرف نمی تواند در اینجا دوام بیاورد! لذا
می روند جذب افراد دیگری می شوند و آنها هم اینها

را تحویل می گیرند و [می گویند که] نه آقا بیاید
این طور هم که آقا سید محمد حسین می گوید نیست،
او خیلی [زیاده روی می کند]! و این را که عرض
می کنم شنیده ام یعنی اینکه او [زیاده روی می کند]!
[می گویند]: نه، این طور نیست ما قواعد و مبانی
داریم! ما می توانیم معاملات را اصلاح و تصحیح
کنیم!

این مسئله این طور نیست. هم آن جنبه حب و
تعلق به مسائل دینی اینها را با این تعبیر و ترفندهای
شیطانی اشباع می کنند و هم آنها را به مقصود و کام
مطامع دنیوی می رسانند! لذا اسمش را مریدبازی
می گذارند! آقا سید محمد حسین مرید باز نیست! بلد
نیست که چطوری با مریدها سر کند! فقط یک مشت
آدمهای [بیچاره] به درد آقا سید محمد حسین
می خورد فقط آنها [به دردش می خورند]! میثم تمار
و خرما فروش و اینها به درد ایشان می خورد، او
نمی تواند [مریدبازی کند]!

در حالی که همه آنها اذعان دارند بر اینکه ایشان
در چه افقی هست و چه مبانی و مسائلی را الآن
مطرح می کند و چه می گوید و دردش چیست! همه

هم می‌دانند منتها چه کسی هست که عمل کند و گوش بدهد؟!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - درقبال این طرز تفکر، یک طرز تفکر صحیح، دینی، منبعث از وحی و مستقات از مشرب وحی را درنظر داشتند و بر همان اساس بودند. از اول که در قم بودند با مشی و مرام همه آقایان مخالف بودند و این مسئله در صحبت‌هایشان با بعضی از دوستانشان در همان موقع - با اینکه از دوستان سلوکی نبودند - کاملاً مشخص بود.

چگونگی رفتار و عمل مرحوم علامه طهرانی در نجف

خدا رحمت کند ایشان می‌گفتند که ما برای رفتن به نجف، پیش مرحوم آقای بروجردی رفتیم. ایشان می‌گفتند که من فقط یک جلسه درس مرحوم آقای بروجردی رفتم یا چند جلسه رفتم. ما برای رفتن به نجف پیش مرحوم آقای بروجردی رفتیم و گفتیم که آقا قصد داریم به نجف مشرف بشویم. ایشان خیلی به ما احترام گذاشتند و حتی گفتند: سلام ما را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسانید. بعد ایشان گفتند: وقتی شما خواستید بروید، به اینجا بیایید من با شما

یک کاری دارم. ایشان می گفتند که من نرفتم. من گفتم که چرا نرفتید؟ ایشان گفتند که من آن موقع تصور کردم که می خواهد من را مساعدت و کمکی بکند و من الآن به سمت بارگاه امیرالمؤمنین و مقام ولایت می روم، [آن وقت] بروم پیش آقای بروجردی و از او پول بگیرم؟! آقای بروجردی چه کسی است؟! یعنی این طرز فکر [ایشان بود]! بعد هم ایشان گله مند شده بود که فلانی پیش ما نیامده بود، من گفته بودم که پیش ما بیاید! بعد گفتند که آقا او سر از نجف درآورده است! در تمام مدتی که ایشان در نجف بودند فقط ارتباطشان با آقایان ارتباط بحثی و درسی بود. در مجالس روضه و جشن آقایان شرکت کنند و پشت سر یکی از آقایان نماز بخوانند، ابدأ ابدأ! مطلقاً مطلقاً [شرکت نمی کردند]!

می گفتند که من موقع غروب بود و داشتم به سمت حرم می آمدم که حرم نماز بخوانم ظاهراً شب هم درس داشتند حالا یا درس آقای شاهرودی بود یا آقای خوئی. آقای خوئی روز درس داشتند یعنی صبح قبل از ظهر، نمی دانم که شب هم بوده یا نه؟! شب هم داشتند و شاید شب درس اصول بود،

درس فقهشان صبح بود. ما یک وقت آنجا رفته بودیم درس می‌رفتیم، چند روزی نجف بودیم و آن موقع سیزده یا چهارده سال داشتیم. درس آقای خوئی می‌رفتیم، ما از شاگردان آقای خوئی هم هستیم!! بحثشان راجع به قنوت بود که آیا تکلم به فارسی در قنوت جایز است یا نه؟! از آن موقع‌ها یادم هست.

تأسی مرحوم علامه طهرانی به رسول‌الله و ائمه علیهم‌السلام

می‌گفتند که همین که داشتم می‌رفتم یک‌دفعه دیدم که آقای شاه‌رودی برای مسجد می‌رود. گفت: آقا سید محمدحسین آقا سید محمدحسین بیا اینجا من یک چیزی به تو بگویم! بعد می‌گفت که من الآن دارم می‌روم و یک قضیه‌ای در ذهنم آمده است و این قضیه برای من خنده‌دار است و اگر الآن نخندم و به نماز بروم، نماز باطل می‌شود!! بیا من این را به تو بگویم و بخندم!! می‌گفتند: داخل کوچه نشست و یک قضیه‌ای بود که ما به آن نخندیدیم و نفهمیدیم خب لابد او با قرائن و با چیزهای خودش فرق می‌کرد. می‌گفت: این قضیه را گفت و شروع کرد غش‌غش خندیدن! یک خنده‌ای کرد و گفت: الآن

دیگر راحت شدم خدا حافظ! مرحوم آیه الله محمود شاهرودی! یک نماز هم ایشان نرفتند، یک نماز! آنچه که در نجف در حیطة ذهن [ایشان بود] و - اینکه خدمتتان عرض می کنم همین طوری [مطرح شد] و من قصد صحبت هم نداشتم خودش پیش آمد دیگر حالا از باب تناسب حکم و موضوع [اشکالی ندارد]. خود مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه هروقت عمامه گذاری می کردند مقداری صحبت می کردند - آنچه که مدّ نظر ایشان بود فقط و فقط تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بود یعنی آنچه را که پیغمبر و ائمه علیهم السّلام بیان می کنند و مورد رضای آنها است، فقط این بود! و هیچ وقت به خودشان اجازه ندادند در یک مسئله و قضیه ای بخواهند تنازل کنند و کوتاه بیایند!

لذا ایشان خیلی صریح و رک بود و خیلی در مسائل و قضایا روشن بود و بر همین اساس فکر و طرز عقاید و مبانی و عملشان فقط برای این بود که به آن نتیجه و هدف برسند حالا هر کسی هرچه می خواهد بگوید، بگوید! تمام شب های پنجشنبه را به مسجد سهله می رفتند و تا صبح نماز می خواندند

و به عبادت می‌گذرانند. به‌خاطر اینکه شب چهارشنبه شب درسی بود و بعد هم خیلی شلوغ بود.

ما بیش از دو سال قبل به اتفاق اهل بیت و همین بنده‌زادگان مشرف شدیم و در وسط تابستان افتاد و گرمای عجیبی بود، عجیب گرمایی بود! و آن مسئول هم خدا إن شاء الله خیرش بدهد! روی همان حساب خودش یک نحوه‌ای ترتیب داده بود که در اوقات مخصوصه در هر مکانی باشیم حالا ما دنبال این حرف نبودیم و از شلوغی فرار می‌کردیم! ما مخصوصه نمی‌خواهیم و می‌خواهیم خلوت باشد! این رفتن را طوری قرار داده بود که شب چهارشنبه را نجف باشیم و مثلاً مسجد سهله را ادراک کنیم و شب جمعه را کربلا باشیم لذا هر جا می‌رفتیم غلغله بود!! مسجد سهله جای سوزن انداختن نبود، جداً می‌گویم! اصلاً همدیگر را گم کردیم. بیرون و داخل این مسجد به این بزرگی نمی‌شد سوزن بیندازی! از تمام عراق می‌آمدند! خارجی نه، همه داخلی بودند و خارجی کسی نبود. شب زیارتی سیدالشهداء

علیه‌السّلام در شب جمعه هم همین‌طور بود و آن‌هم خیلی شلوغ بود!

شب‌های پنجشنبه را به بیتوته در مسجد سهله می‌گذرانند و در حرم امیرالمؤمنین علیّه‌السّلام اوقات خاص برای زیارت خودشان داشتند و در ارتباط با آقا شیخ عباس قوچانی هیچ ابائی نداشتند و از آنجایی که یک طلبهٔ بحاث و بسیار زرنگ و اصلاً اول مستشکل درس آقای شاهرودی و آقای خوئی و آقای حلّی بودند، کسی نمی‌توانست به ایشان ایراد وارد بکند! ابداً گوششان بدهکار حرف و نقل و اینها نبود و هرچه دلتان بخواهد همین‌ها به ایشان گفتند! یک مرتبه من از ایشان شنیدم که در لفافه گفتند که من قصد داشتم که در بعضی از نوشته‌جاتم آنچه را که دیدم بنویسم، جلوی مرا گرفتند!

خلاصه ایشان با این نحو و با این وضع [عمل] کردند و همین‌مشی و مرام ایشان را به آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - رساند؛ یعنی چون ایشان در این نحوه فکر و ممشا بودند به آقای حداد رسیدند و توانستند آن گوهر مقصود را از ایشان به چنگ و

دست آورند. لذا تمام سعی ایشان در دوران حیات در تربیت افراد بر این بود که رفقای ایشان و آن افرادی که با ایشان در تماس هستند، آنها هم به دور از این مسائل و آن مسائل و فلان [باشند] چون می دانستند که تمام اینها کشک است! در روز قیامت تمام اینها هشتشان گرو هجده خودشان است! ایشان این را باور کرده بودند و دیگر کسی نمی توانست این باور را از ایشان بگیرد! می خواستند که این باور را به شاگردانشان هم القاء کنند یعنی این باور و عقیده که فقط آنچه را که حق است همین مسیر اهل بیت علیهم السّلام است و سایر مسائل تمام اینها اعتبارات و تعینات و مسائل مختلف است، همه همین طور است.

چرا بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این نحوه عمل کردیم؟! به خاطر اینکه دیدیم - حالا صرف نظر از اینکه بالأخره خدا دست انسان را می گیرد - که آن مرام و مشی مرحوم آقا غیر از این است! آن مکتبی که تابه حال برای او تبلیغ می شد غیر از این است که ارائه می شود! از ولیّ و وصی یک

معنای دیگر می‌کنند! از استاد یک معنای دیگری می‌کنند! برای ساعتی که ساعت غروب کوک و ظهر کوک و فلان است چنان منبرها می‌روند و چه کار می‌کنند! یک عبارتی را که به اخوی گفتم و دیگر ایشان نتوانست [جواب مرا بدهد این بود که] گفتم: آقا چرا ما درست و منطقی صحبت نمی‌کنیم؟! گفتم: من خودم ساعت غروب کوک دارم و الآن ساعت روی میز من ساعت غروب کوک است. من می‌روم تمام اتاق‌هایم را ساعت غروب کوک می‌کنم اما هر کسی اشکال کرد به منزل شما می‌فرستم، باشد؟! ایشان همین‌طور ماند! خب جواب بدهید دیگر! آخر چرا بیخود و بی‌جهت یک قضیه‌ای را چیز [مطرح] کنیم. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم این‌طور نبودند و می‌گفتند: آن اوقاتی که نیاز به دقت دارد، آن ساعت باید ظهر کوک باشد! آن که نیاز به دقت ندارد و انسان برنامه را بر آن اساس قرار می‌دهد، ساعت غروب کوک باشد که بداند شبش چقدر است و چقدر نسبت به تهجدش مانده است! عرفان که نمی‌تواند بر خلاف عقل و منطق حرکت کند، اینکه صحیح نیست!

آن وقت اینها این مسائل عادی را این قدر گرفتند و در یک قضیه‌ای که موت و حیات انسان به آن بستگی دارد که مسئله ولایت است، ۲۵ درصد درست کردند! ۳۷ درصد درست کردند! ولایت نیمه! ولایت چارک! این مسخره‌بازی‌ها چیست؟! آن وقت با چه مصداقی؟! احمق‌ها، شما اصلاً در مسئله ولایت شبهه مفهومی دارید، حالا چه برسد به مصادیق‌اش! مسئله ما مسئله مصداقی مفهومی است، شما نمی‌دانید مفهوم ولایت چیست! آن وقت حالا تازه بر فرض ثبوت کبری، در صغری حرف داریم! آن وقت شما می‌بینید در این مسائل به این مهمی و حیاتی هرچه دلشان خواست گفتند و بالا کردند و پایین کردند! آن یکی گفت: قرآن ناطق و آن یکی از مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - هم بالاتر زد!

یکی در مجلس شب‌های سه‌شنبه خودش گفت: اگر آقای حداد هم بیاید و بگوید که ایشان ولی نیست، ما آقای حداد را کنار می‌گذاریم! خاک بر سرت کنند آدم بی‌شعور! بابای او هرچه داشت از

آقای حداد داشت حالا تو داری می‌گویی که حتی
اگر آقای حداد بگوید او را کنار می‌گذاریم، واقعاً
چقدر نفهمی! آنوقت برای اینکه توجیه کنند ایشان
از آقا هم بالاتر می‌زنند! بله، چون کون در تکامل
است هر ولی که می‌آید باید از ولی قبل اقوی باشد،
در همه چیز اقوی باشد! رسول‌الله هم خداوند قوت
چهل مرد را در او قرار داد!! این از آثار کمال است!
چه فرقی بین ما و آنهایی که قتل امام حسین
علیه‌السّلام را امضاء کردند هست؟! شریح هم درس
خوانده بودند و آنها هم چه بودند!

یزید میمون‌باز سگ‌باز را موجه و پسر رسول
خدا و امام بر حق را کافر معرفی کردند! چطوری؟!
همین طوری؛ دوتا لغت و دوتا تعبیر و دوتا اصطلاح!
خليفة المسلمين است و فلان است! او هم بر خليفة
مسلمين خروج کرده و شقّ عصای مسلمين و
محارب با حضرت یزید شده است و قتلش هم
واجب است و فلان و این حرف‌ها، بفرمایید این را
هم امضاء بکشید راه بیفتید! همین طوری بود تعجب
نکنید! افراد پانزده سال قبل مرحوم آقا که این طوری
شدند شما توقع از آن هندوانه‌فروش کوفه دارید؟!!

توقع از آن گندم فروش کوفه دارید که گول شریح
قاضی را نخورد؟! می خورد و حق هم دارد که بخورد
البته نمی گویم که حق دارد، نه نسبی است! والا آنها
همه خوب می دانستند!

تلمیذ: اینها طبیعی است.

استاد: بله، طبیعی است. یک نگاه به امام حسین
علیه السلام بکن و یک نگاه به عمر سعد و شمر بکن،
فکر نکرده می گویی که حق با کیست! اصلاً حرفشان
را هم نشنوی [می گویی]. آخر آن کسی که با تیر
حرمله بچه شیرخواره را می زند باز هم شک بر
حقانیت این لشگر می کنید؟! شک می کنید که این
حق است؟! آخر بچه شیرخوار چه گناهی دارد؟!
این دیگر چه مسئله ای است؟! و ما می بینیم که همه
اینها توجیه می شود! [می گویند]: نه، بچه او هم که
از او آمده است نجس است! همین ها را می گویند!
حرمله که این تیر را می زند با همین می زند! چون
این بچه منتسب به او است بزن! بیخود که تیر
نمی زند، یک فکری دارد و قضایا را تحلیل می کند و
می گوید: او با ابن زیاد و یزید درافتاده است اینکه
هیچ، اصلاً باید نسلش را بکنیم! می گویند: این

صدام با هر کسی که اختلاف داشت اصلاً فامیلش را اعدام می کرد؛ خودش و پسرش و نوه اش [را اعدام می کرد] که هیچ کسی بعداً نیاید مدعی باشد، اصلاً از ریشه این فامیل کنار می رود! او را محو می کرد! نکته این است.

لزوم حفظ آزادی و حریت

چندی قبل من با یک نفر صحبت می کردم و می گفتم که آقا من به شما نمی گویم که پیش این برو یا نرو، من به شما می گویم: پیش عُمَر برو ولی حریت و آزادی خودت را حفظ کن؛ آزادی فکر، آزادی نفس، آزادی اندیشه و آن حریت در اتجاه با حق را همیشه حفظ کن و هر جا که می خواهی بروی برو! و اگر آن را حفظ کند دیگر نمی تواند جایی برود! و من بالعیان این مطلب را دیدم که آنچه را که ما از بعضی ها در دو یا سه سال قبل می دیدیم، الآن قضیه تفاوت کرده و این خطر است! خطر اینجا است که انسان آن فکر و آن آزادی و آن حریتش دستخوش احساسات واقع بشود! آن نحوه که قبلاً با حق برخورد می کرد، الآن لنگ بیندازد، بار زمین بگذارد، مماشات کند و کوتاه بیاید!

این یک مسئله‌ای است که مرحوم آقا - رضوان
 الله تعالی علیه - می‌خواستند این مطلب را به همه ما
 و همه شاگردانشان تفهیم و القاء کنند بالأخص اهل
 علم که خلاصه از همه بیشتر در معرض این مسائل
 و سهام ابلیس و شِباک شیاطین و ابلیس قرار دارند!
 البته خب هر چیزی یک راهی دارد و ما قبول داریم
 و باید از راه وارد شد! ﴿أَدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ
 أَحْسَنُ﴾^۱ یا اینکه ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ
 يَسْتَمِعُونَ أَلَّ قَوْلٍ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲،
 ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلَا لَيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^۳ اینها همه
 به جای خودش محفوظ است ولی نمی‌شود کوتاه
 آمد! یعنی [نمی‌شود که] انسان از آن مرام و آنچه را
 که نسبت به آن قضیه تشخیص می‌دهد کوتاه بیاید!
 اگر هر کدام از ما توانستیم در این مسیر باشیم واقعاً

^۱ . سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۹۰:

«تو ای پیغمبر بدی را با نیکی که طریقهٔ بهتر است، از خود دور کن.»

^۲ . سوره زمر (۳۹) آیات ۱۷ و ۱۸. آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۱۰۸:

«پس (ای پیامبر) بشارت بده بندگان مرا؛ آنان که هرگونه گفتار را می‌شنوند
 و از بهترین آن پیروی می‌نمایند!»

^۳ . سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. سالک آگاه، ص ۳۸:

«با فرعون به نرمی و رفق سخن بگویند، باشد که متنبه گردد و یا از عواقب
 کردار خویش بهراسد.»

فرزندان واقعی و حقیقی آن بزرگان هستیم و باید همان راه را ادامه بدهیم.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - فتق عمل کرده بودند و از بیمارستان به منزل آمدند، در منزل برای ایشان تشک پهن کرده بودند که بخوابند و تا چند روز استراحت کنند! همین که سرشان را گذاشتند کتاب را برداشتند تا مطالعه کنند و شروع به نوشتن کنند! یکی از دوستان و رفقا و بستگان و اقرباء در اندرونی پیش ایشان رفته بود و گفته بود که جناب آقادایی شما الآن هم کتاب را برمی دارید؟! الآن که موقع استراحت است الآن هم مشغول [مطالعه و نوشتن] هستید؟! ایشان فرمودند: جناب آقای کذا دیگر عمری از ما باقی نمانده و عمر ما دیگر تمام شده است و دیگران باید این رسالت را بعد از ما ادامه بدهند! و اسم هم بردند. باید بعد از ما بیایند و این رسالت را ادامه بدهند، آنچه را که به ما رسیده است تحویل بگیرند و از عهده بریایند!

چطور می توانیم از عهده بریاییم؟! شاگردان آقا و آن کسانی که در این مکتب هستند هر کدام اینها یک فرزند ایشان به حساب می آیند و باید به همان

کیفیت عمل کند و جلو بروند و ما نباید به کسی دیگر نگاه کنیم! حالا هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هرچه به ذهنش می‌آید اِنْ شَاءَ اللهُ اگر بی قصد و غرض باشد مأجور هستند و اگر غرض داشته باشند خدا اِنْ شَاءَ اللهُ همه را هدایت کند و همه را به راه و صراط بیاورد! انسان از نفرین خیری نمی‌بیند! دعا کنید. فرمود: «**اللهم اهدِ قومی فإِنَّهم لَا یَعْلَمُونَ**»^۱ مطلب این است یعنی شخصی که اهل علم است و می‌خواهد لباس رسول خدا را بپوشد باید بداند که رسول خدا چه عنایت و توجهی روی این لباس دارد و رسول خدا می‌خواهد این لباس در خارج جامهٔ عمل بپوشد! این لباس، لباس

۱. إعلام الوری، ص ۸۳؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۹۸. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۱:

«قَالَ الْقَاضِي عِيَاضُ فِي الشِّفَاءِ: وَ رَوَى أَنَّهُ لَمَّا كُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَ شُجَّ وَجْهُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِهِ شَدِيدًا وَ قَالُوا: "لَوْ دَعَوْتَ عَلَيْهِم!" فَقَالَ: "إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لِعَانًا، وَ لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَ رَحْمَةً؛ اللَّهُمَّ **إِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهم لَا يَعْلَمُونَ!**"»

ترجمه: «روایت شده هنگامی که دندان‌های رباعی رسول خدا و استخوان گونهٔ آن حضرت در روز احد شکست، این مطلب برای اصحاب بسیار گران آمد و عرضه داشتند: "ای کاش آنان را نفرین می‌کردی!" پیامبر اکرم فرمودند: "من لعان و نفرین کننده مبعوث نشده‌ام؛ بلکه مبعوث شده‌ام تا مردم را به سوی خدا بخوانم و مایهٔ رحمت باشم. بارپروردگار من! قوم مرا هدایت کن، زیرا این کردار آنها ناشی از جهل است."» (محقق)

کرامت است لباسی است که جبرائیل این لباس را
برای رسول خدا و امت رسول خدا اختیار کرده
است! چنانچه که روایت داریم: «**الْعَمَائِمُ تِيجَانُ**

الْمَلَائِكَةِ»^۱ یعنی وقتی که آن انسان چشم برزخی‌اش
باز شود آن ملائکه را با صورت معمم و با عمامه
مشاهده می‌کند با اینکه ملائکه عمامه ندارند! نزول
همان جهت روحانی در این عالم این صورت
خارجی است که این عمامه باید به این نحوه باشد و
اگر این قسم باشد آنوقت مشمول آن کیفیت و
برکات و روحانیتی که در او هست می‌شود!

خود شما امتحان کنید، یک نماز بدون عمامه
بخوانید و یک نماز با عمامه بخوانید و ببینید فرق
دارد یا ندارد! بدون عطر نماز بخوانید و با عطر، عود،
بخورات و اینها نماز بخوانید و ببینید فرق می‌کند یا
نمی‌کند! یک نماز با لباس سفید بخوانید و یک نماز
هم با لباس‌ها و سجاده رنگی و منقش و اینها بخوانید
و ببینید فرق می‌کند یا نمی‌کند! اینها واقعیات
خارجی است یعنی روی هر کدام از اینها یک جنبه

۱. روضة المتقين، ج ۷، ص ۶۳۶:

ترجمه: «عمامه تاج ملائکه است.» (محقق)

ملکوتی مترتب می‌شود! این وضع و حال، حالی است که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به این قضیه خیلی عنایت داشتند!

همان‌طور که خدمتتان عرض کردم اصلاً ایشان در ذهن و مخیله‌اش چیزی جز سعادت افراد نبود! سعادت را چیز دیگری می‌دید نه اینکه سعادت را در این امور و مسائل دنیوی [ببیند]! اصلاً سعادت را در چیز دیگری مشاهده می‌کرد! ملاک ایشان برای سعادت چیز دیگری بود، مبنای ایشان برای فلاح چیز دیگری بود! اصلاً به‌طور کلی طرز فکر ایشان تفاوت داشت و از ارتباط نزدیک انسان با ایشان این مسئله از خصوصیات ایشان به‌دست می‌آمد! در مسائل، کتاب‌ها، نوار و اینها هم إلی‌ماشاءالله از این مسائل هست! مسئله این است.

اگر انسان بر این روش باشد، خب دیگر خداوند هم برکاتش را زیاد می‌کند و آنچه را که باید صحیح بفهمد بر او، ذهن او، فکر او و نفس او می‌آورد اما اگر نه، یک مقدار بخواهیم خودمان قضیه را قاطی و خلط کنیم او غیرتش بالاتر از این حرف‌ها است که

بخواند آن فیوضاتش را حرام کند! می گوید: آن قدر هستند که بقیه گفت:

گر جمله کائنات کافر گردند *** بر دامن کبریائی اش ننشیند گردد^۱

خب الحمدلله جناب آقای ... الحمدلله از من سؤال کرده بودند که وقت معمم شدن هست یا نه؟ گفتم: واقعاً چه کسی نسبت به این مسئله از شما متأهل تر و مستعدتر است؟! واقعاً در فضل که اصلاً حرفی نیست و در حسن اخلاق و سلوک [هم همین طور]. الآن در یک هم چنین مجال و اوضاعی در همان مناطق خودشان در لبنان که ما دیدیم و می بینم بر سر مسائل خیلی واهی دارای اختلاف و نزاع هستند و بر سر مسائل اعتباری چه مطالبی هست، اگر امثال ایشان در آنجا واقعاً تحقق پیدا کنند و به وجود بیایند، مردم جذب می شوند! مردم واقعاً احتیاج دارند! در همین سفر اخیر واقعاً این مسئله را مشاهده کردیم که مردم احتیاج دارند، یعنی آن فطرت و باطنشان نمی تواند اعمال این افراد را قبول و تحمل کند!

۱. امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۸۴، به نقل از خواجه عبد الله انصاری.

یک نفر از همین دوستان اخوی آقای ... پیش من آمده بود و از آمریکا آمده بود و ظاهراً نصرانی بود و بعد شیعه شده بود. او می گفت: من لبنان پیش یک شخصی رفتم و وقتی که وارد شدم گفتم: او نمی تواند نماینده پیامبری باشد که ما می شناسیم! نصرانی بوده و بعد مسلمان و شیعه شده است، گفته است که این شخص نمی تواند نماینده و ممثل رسول الله باشد!

خب [بعداً] وقتی که آمد با ما صحبت کرد. او الآن با فطرتش با مسائل برخورد می کند! فطرتش که دست نخورده است، فطرتش فطرت الله است! ﴿فَطَرَّتْ أَلَلَهُ أَلَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَىٰ هَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ أَلَلَهُ﴾^۱ خلق خدا که قابل تبدیل نیست! فطرت انسان به سوی حقایق گرایش و تمایل دارد! فطرت انسان از اعتباریات فرار می کند و ما همه در اعتباریات گرفتاریم و لذا مردم نمی آیند! آنها که

^۱ . سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۲:

«فطرت خدایی را محکم بگیر و بدان تمسک کن؛ آن فطرتی که خداوند مردمان را با آن سرشته است. در آفرینش خدا تبدیل و تغییری نیست.»

طالب دنیا هستند می آیند! آنهایی که نیاز و احتیاج دارند و احساس می کنند یعنی یک نور را احساس می کنند [می آیند]! در همین سفری که ما بودیم، واقعاً چقدر می آمدند اظهار تمایل، بشاشت، سرور و فرح می کردند. البته زحمات آقای ... بود که افراد را جمع می کردند. خود آقای ... که صحبت می کردند و مطالب عرفانی و مطالب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را می گفتند، افراد جذب می شدند یعنی با خودشان و ذهنیات و فطریات خودشان تطبیق می کردند و می دیدند این درست است، آنچه را که اینها مطرح می کنند درست است!

فرض کنید که آقا یک مدرسه در همان جا ساخته است - حالا اسم نمی برم - و بعد الزام می کند بر اینکه باید در این مدرسه رساله عملیه ایشان تدریس بشود والا حقوق آن مدرسه را قطع می کند! حالا مدام شما بیا بگو: حضرت آقای کذا! رادیو بگوید، تلویزیون بگوید، لبنان پخش کند و ایران پخش کند! خود آن شخصی که مسئول بود می گفت که یا باید رساله کذا در این مدرسه تدریس بشود و یا حقوق و شهریه را قطع می کنند! گفتم: نه آقا برو تدریس کن، طلبه ها

نان می خواهند و گرسنه می مانند! حالا تدریس کن
ولی از شخص دیگری تقلید کند حالا نباید از او
تقلید بکنند! حالا دلش خودش باشد که رساله اش
دارد تدریس می شود! می گفت: اگر ما بخواهیم
جدی وارد بشویم و مقابله کنیم - البته بسیار مرد فهم
و فاضلی است - اصلاً همه بساط را به هم می ریزد!
این مرام، مرام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
است؟! واقعاً این مرام، مرام امام صادق علیه السلام
است؟! قضیه این است؟! خب باید چه کرد؟! باید
این ظروف مستعد را جذب کرد؛ این ظروفی که
آماده هستند را با طرح مسائل حقیقی و منطقی و
واقعی [جذب کرد]. انسان نباید دنبال همین
اعتبارات و قضایا برود چون اعتباریات حد یقف
ندارد! تحزب و این طرف و آن طرف رفتن و جانب
این و آن را گرفتن، تمام اینها صرف نظر از اینکه
خیانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و
خیانت به امام زمان علیه السلام در شرایط فعلی تلقی
می شود، انسان را دور می کند! هر کدام از این مسائل
و اعتباریات مدام پرده می اندازد! آن نفس که باید

آزاد باشد تا [معارف را] بگیرد، مدام آن نفس را در قفس می‌کند و در را می‌بندد! نفس تا آزاد نباشد نمی‌تواند بگیرد! نفس تا حر نباشد نمی‌تواند اخذ کند، قدرت ندارد! با مدام اینجا رفتن، مدام آدم داخل می‌رود! لذا یک مسئله مهم برای ما حدیث نفس است! دائماً در طول شبانه‌روز در ارتباط با افراد این مسئله را فراموش نکنیم و مدام با خودمان حدیث نفس کنیم و به خودمان القاء کنیم و حال خودمان را با سابق بسنجیم و ببینیم این نفس وقتی که جلو می‌آید خلاصه کجا به او پاتک و تو دهانی بزنیم! خودمان را در یک موقعیتی قرار بدهیم که دیگر نفس نتواند جولان پیدا کند!

الحمد لله علی کلّ حال امیدواریم که این مطالبی که در این جلسه خدمت رفقا عرض شد و همین‌طور برای مناسبت [عمامه‌گذاری] ایشان، مسائلی را که از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شنیده بودیم نقل کردیم گرچه خودمان جداً عرض می‌کنم نسبت به آنچه را گفتیم خیلی کوتاه آمدیم و خیلی خسران زده هستیم! من واقعاً احساس خسارت می‌کنم از اینکه نتوانستیم از ایشان آن‌طوری که باید و شاید بهره

ببریم و استفاده کنیم و واقعاً خودم را مصداق روشن همان مطلبی که ایشان در روح مجرد فرمودند که باید شمع به دست بگیریم و دنبال بگردیم تا بتوانیم آیا پیدا بکنیم یا نه؟! واقعاً همین طور است، نسبت به خودم همین طور است. حالا رفقا بنا بر لطفشان و لابد آقای ... از باب اینکه بالأخره ما سید هستیم به ما اظهار تمایل کردند که در این شب مبارک که شب تولد امام زمان علیه السلام است إِنَّ شَاءَ اللَّهُ معمم بشوند و دامن و آستین های همت را بالا بزنند و آنچه را که به نظر حق و حقیقی و صحیح می آید با بهترین اسلوب، روش، طریق و منهج که ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱، ﴿فَإِذَا الَّذِي بِيْكَ وَبِيَ نَهْ عَدُوَّةً ۖ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۲ [وارد شوند و] واقعاً این کلام قرآن کلام عجیبی است که خدا می داند که

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

«مجادله کن با آنها با طریقه ای که آن طریقه بهترین طریق باشد!»

۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۴: ﴿وَلَا تَسْتَوِي أَلْ حَسَنَةُ وَلَا أَلْسِيَّةُ أَدْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بِيْكَ وَبِيَ نَهْ عَدُوَّةً ۖ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾. نور ملکوت قرآن ج ۱، ص ۹۰:

«خوبی با بدی یکسان نیست. تو ای پیغمبر بدی را با نیکی که طریقه بهتر است، از خود دور کن؛ که در این صورت همانا کسی که میان تو و او دشمنی است، گویا دوست صمیم و مدافع و پاسدار حمیم تو می گردد.»

فرعون اصلاح‌پذیر نیست ولی درعین‌حال به حضرت موسی و هارون می‌فرماید که ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا ۚ اِنَّهُ لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰى﴾^۱ شاید [متنبه بشود]. شما کار خودتان را درست و صحیح انجام بدهید بلکه حالا فرعون هم از خر شیطان پیاده بشود و قبول بکند! شما کارت‌ان درست باشد. این دستورالعمل است برای اینکه انسان در هر موقعیت و وضعیتی چه نحوه برخورد کند! البته در بعضی از جاها پرخاش هم می‌خواهد و در بعضی از جاها گوشمالی هم هست و در بعضی از جاها طرد هم هست، همه اینها هست ولی خب هرکدام در جای خودش هست.

إن شاء الله امیدواریم که همه ما امشب از فیوضات امام زمان علیه‌السلام بهره‌مند باشیم و دست عنایت آن حضرت بر سر همه ما مستدام باشد.

[در حال عمامه‌گذاری]:

^۱ . سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۶۳:

«اما باید متوجه باشید که با زبانی نرم و ملایم و سخنانی موزون او را به توحید دعوت نمایید، شاید که در دل او کارگر افتد و به راه راست متمایل گردد و ترس از هلاکت، او را از منجلاب انانیّت نجات بخشد!»

دأب مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - این بود که خودشان عمامه را روی سر شخص می بستند اما ما حالا همین طور می گذاریم! **«اللهم اجعله في درعك الحصينة التي تجعل فيها من ثريد»**^۱. [سه مرتبه]

اللهم ألبسه لباس التقوى و زينّه بزينة الهدى و اجعله من شيعة أمير المؤمنين و اجعلنا من الذابين عنه و دافعين لحريم الأئمة عليهم السلام و اجعلنا من شيعة مولانا صاحب الزمان بحق صاحب هذه الليلة المباركة.

خدایا ما را از یاران واقعی و متصرین دین و مکتب آن حضرت قرار بده! و در هر حالی دست ولایت آن حضرت را از سر ما کوتاه مگردان! و مسیر و ممشای ما را ممشای آن حضرت، و ممات ما را ممات آنها و محیای ما را محیای آنها قرار بده! **اللهم صل على محمد و آل محمد!**

[بعد از گذاشتن عمامه]: بسیار خوب! خیلی هم به شما می آید!

این هم سکه حضرت برای شما و یک شیشه عطر

^۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴، با قدری اختلاف.

هم برای شما باشد! دیگر بینم در جیم چه چیزی
هست!

تلمیذ: ...

استاد: ما این حرف‌ها را برای شما زدیم ها!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ